

کتاب
تبتی
مردگان
روایت بودایی
جهان پس از مرگ

کارمالینگیا ترجمهٔ مینا غرویان
براساس متن پدما-سمبهاوا (قرن هشتم میلادی)
به همراه تفسیر کارل گوستاو یونگ



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

دیباچه

مرگ‌ها و تولدها

در جهانی که انسان قفل‌های بسیاری را گشوده و به ظاهر پرده از اسرار آن برداشته، مرگ هم چنان یک راز سر به مهر است، و گرچه به طرق مختلف تا حدی توانسته عمرش را به درازا بکشد، اما آرزوی نامیرایی به هیچ کجا راه نبرده است.

بشر دوران پیش تمدنی به خوبی دریافته بود که موقعیتش بر روی زمین بسیار متزلزل و هستی‌اش موقتی است، به همین دلیل تمامی آنچه را که در توان داشت انجام داد تا هستی‌اش را طولانی‌تر کند، و با این که می‌دانست مرگ پشت هر حادثه‌ای خوابیده دلیلی برای جنگ با طبیعت نمی‌دید و علیه آن رفتار نمی‌کرد. زیرا به تجربه دریافته بود که مرگ ادامه حیات زمینی است. در زمانی بسیار دور، او جاودانگی را در استوارترین جزء طبیعت می‌دید: سنگ. زیرا سنگ‌ها در مقایسه با او که حیاتی بسیار کوتاه داشت، جاودانه و تمام‌نشده بودند. بعدها با کشف کشاورزی، گیاه به ویژه

گندم جای سنگ را گرفت؛ دانه‌های خوراکی از خاک برمی‌آمدند، به خاک می‌رفتند و دوباره متولد می‌شدند و همین بازگشت دوباره بود که مرگ را در چشم او حیات پنهان در زیرزمین کرده بود. با این نمودها هیچ مرگی وجود نداشت: انسان هم‌چون دانه از خاک می‌روید و حیات با این چرخه همواره وجود دارد.

پس از چندی زمین خاکی دیگر آن گونه که انسان انتظارش را داشت نمی‌توانست جاودانگی را تحقق بخشد. خاک بسیار به او نزدیک بود و او می‌توانست برطبق نیازهایش آن را تغییر دهد. پس بهتر آن بود که حیات انسان در ساحتی دورتر و مقدس‌تر ادامه داشته باشد: آسمان بهترین جا و خارج از دسترس بود. با نگاه به ستارگان چسبیده به سقف آسمان باور داشت که ستارگان همان مردگان روی زمین‌اند. نتیجه این که حیات هم‌چنان ادامه داشت، اما درجایی دور دست که بشر مادی و خاکی نمی‌توانست به آن جا دست یابد.^۱

۱. بشر ابتدایی در روند توسعه کشت گیاهان و غلات، توجهی عمیق به اسطوره خاستگاه پیدا کرد. چندین اسطوره، پیدایش غلات از یک موجود قربانی شده را توضیح می‌دهند، به علاوه در آیین‌های مرتبط با کشاورزی منشأ غلات نیز الهی است. به عبارتی برطبق برخی اساطیر غلات وجود داشته‌اند، اما خدایان در آسمان به دقت از آن‌ها حفاظت می‌کردند. پس یک قهرمان تمدن‌ساز به آسمان صعود می‌کند، چند دانه را می‌دزدد و پا به فرار می‌گذارد، و آن‌ها را به نوع انسان می‌بخشد (مثلاً پرومتئوس). اما به تدریج و طی هزاران سال، ارزشگذاری‌های دینی تغییر می‌کند. با یکجانشینی، ساخت خانه و تغییر شیوه زندگی، غلات و به‌خصوص گندم که جایگاه روح بودند، جای خود را به آسمان می‌دهند. از آن پس انسان از طریق سوراخ دود یا هر نوع روزنه‌ای در خانه/چادر با آسمان و موجودات آسمانی ارتباط برقرار می‌کند. سیارات و ستارگان جان می‌گیرند نمادهای کیهانی ساخته می‌شوند، و هر یک نماد و مظهر رفتار یا آیینی خاص می‌گردند. زیرا خانه، جهان و نمونه‌ای کوچک از کیهان است. هم‌چنین یافته‌های باستان‌شناختی از کشف ظروف و گیاهان خوراکی در کنار اجساد، نشان از آن دارد که مرگ تنها پایان حیات بر روی زمین است و از آن پس حیات در آسمان‌ها ادامه دارد و ارواح در خانه اصلی خود زندگی می‌کنند و از این رو به ←

به همت و برکت باستان‌شناسان دین اینک می‌دانیم که نوع بشر — از همان اوان پارینه سنگی — مردگان‌شان را رها نمی‌کردند بلکه با برگزاری آیین‌هایی آنان را رهسپار جهان دیگر می‌نمودند. در واقع می‌توان گفت که آیین خاکسپاری جزء مهم رفتار انسان — حتی نخستی‌ها — در تمایز با موجودات پیش از خود بوده و پایه‌های اصلی فرهنگ را گذاشته است. انسان مرگ را انتقال و اسباب‌کشی به جهانی دیگر می‌دانست و به همین دلیل در آیین‌های خاکسپاری که به معنای بدرقه به جهان دیگر بود، جسد نه تنها همراه با انواع غذاها و نوشیدنی‌ها و ابزار کار، بلکه در برخی مناطق با همهٔ خدمتکاران و ملازمان درون گور گذاشته می‌شد. زیرا کسی که از این جهان پر می‌کشید طی سفر و در جهان ناشناختهٔ دیگر به تمامی این‌ها احتیاج داشت، چنان‌که در جهان زمینی‌اش این‌گونه بود.

بنابراین، باور به جهان و حیات پس از مرگ مهم‌ترین چیزی است که بشر از بدو پیدایش روی زمین خاکی با آن درگیر بوده و راه‌گریز از آن نداشته است. ناشناختگی آن بیش از هر موضوع دیگری انسان را به تکاپو واداشته و موضوع غلبه بر مرگ به وجود آورندهٔ بیش‌ترین باورها و عقاید دینی و فلسفی بوده است. در روایات اسطوره‌ای، مرگ به ویژه مرگ ایزدان و قهرمانان مرحلهٔ انتقال به جاودانگی است، یعنی مرگ نه تنها پایان هستی نیست، بلکه آغاز زندگی در جهانی پنهان و ناشناس است که گذر از آن جاودانگی را رقم می‌

→ وسایل خود نیاز دارند.

همراه با گسترش آیین‌های کیهانی و پیش از ادیان توحیدی، بنای معبد که از هزارهٔ ششم پیش از میلاد گسترش می‌یابد نشانهٔ آن است که تقدس از زمین به آسمان و کیهان منتقل شده است، زیرا معبد، نمونه‌ای مثالی از آسمان و جایگاه خدایان است. (برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب تاریخ اندیشه‌های دینی، ج ۱، میرچا الیاده، ترجمهٔ بهزاد سالکی؛ هنر اسرارآمیز، میرچا الیاده، ترجمهٔ میناغروی‌ان و آثار دیگر همین نویسنده که در بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه منتشر شده است، مراجعه نمایید).

زند. در این روایات آسمان و جهان زیرین دو منطقه‌ای اند که روح پس از مرگ به آنجا سفر می‌کند. در روایات بین‌النهرینی و یونانی جهان زیرین محل اقامت ارواح و البته جایی است که روح حق بازگشت به زمین را ندارد و تخطی از این قانون منجر به نابودی جهان می‌شود. در روایت اکدی، ایشتار ایزدبانوی باروری و حاصل‌خیزی به ملاقات خواهرش ارشکیگال ایزدبانوی مرگ و ناباروری ساکن در جهان زیرین می‌رود تا تموز (معشوقه‌اش) را زنده کند. سفر او در جهان هزارتوی زیرین با ابتلائات سخت و از دست دادن دارایی‌های ظاهری همراه است. او خسته و برهنه به ارشکیگال می‌رسد، و دستور داده می‌شود که او هم بمیرد و همان‌جا بماند. ایزدان از غیبت او با خبر می‌شوند زیرا زمین خشک و بی‌حاصل شده و تمامی موجودات از باروری باز ایستاده‌اند...

روایت یونانی سفر دمتر به جهان زیرین نیز مشابه سفر ایشتار است؛ دمتر نیز ایزدبانوی باروری است و زمین از وجود او سبز و بارور است؛ گم شدن دخترش پرسفونه، او را غمگین می‌کند و او برای یافتن دخترش به هر کجا سر می‌زند تا اینکه می‌شوند او در جهان زیرین زندانی است. فرود او به جهان زیرین سبب خشک‌سالی زمین و سترونی تمامی موجودات می‌شود و ایزدان به چاره‌جویی می‌افتند. دمتر نیز خودش از این نابودی ناخرسند است، اما به همین راحتی نمی‌تواند به وضعیت گذشته بازگردد، بنابراین دستور می‌دهد آیین‌هایی اجرا شود که زمین را همواره آباد و بارور نگه می‌دارد. با این حال دخترش هرگز به زمین باز نمی‌گردد. در این روایات بین‌النهرینی که بخش‌هایی از اروپا نیز تحت تأثیر آن است جهان زیرین جایگاه ارواح مردگان است که باید مورد قضاوت قرار گیرند.

در مصر برخلاف بین‌النهرین مرگ دروازهٔ صعود به آسمان است؛ ابتدا تنها فرعون‌ها بودند که پس از مرگ به آسمان و نزد خورشید می‌رفتند، اما بعدها این راه برای همگان باز شد و هر کسی که می‌توانست برای جسدش تابوت داشته باشد، پس از مرگ به آسمان می‌رفت و با اوزیریس یکی می‌شد.